اظهارنامه
تپش
ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم
چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۱۳

داستان جنایی
قسمت سوم

انتقام



در قسمت‌های گذشته خواندید که نیمه شب پاییز ماشینی در یک خیابان خلوت توقف کرد و جسد مردی را روی زمین انداخت و رفت. رفتگر محله جسد را پیدا کرده و به پلیس خبر داد. سرگرد احمدی و سروان محمدی پیگیر پرونده شدند. مرتضی احدی مقتول این پرونده، به شیوه خفگی به قتل رسیده بود. او کارمند یک شرکت تبلیغاتی بود و با همسر و پسرش زندگی می‌کرد. سروان و دستیارش مهدوی برای یافتن حقیقت به محل کار مقتول رفتند و همکارانش را بازجویی کردند.

زینب علیپور طهرانی
تپش

حال ادامه ماجرا...

جمشید به سمت سروان آمد و روی صندلی مقابل او نشست.

سروان گفت: شما جمشید هستی؟ بچه‌ها گفتند مقتول با شما صمیمی‌تر بوده. چند وقته می‌شناسیش؟

جمشید گفت: مرتضی مثل برادرم بود.

یکدفعه بغض جمشید ترکید و بعد کمی آرام شد و گفت: ببخشید از دیروز حالم بده. هنوز نمی‌تونم باور کنم.

سروان پرسید: چند وقت بود می‌شناختیش؟

جمشید گفت: از روزی که آمدم اینجا با هم آشنا شدیم. اما آن‌قدر رفیق شدیم که رفاقت‌مون به خونه زندگی‌هامون کشیده شد.

سروان گفت: آخرین بار که دیدیش یا باهاش حرف زدی کی بود؟

جمشید کمی فکر کرد و گفت: دو روز پیش همین جا دیدمش. اتفاقا زود هم رفت. گفت سالگرد ازدواجشونه می‌خواد خانومش رو غافلگیر کنه.

سروان پرسید: چه جوری؟

جمشید گفت: نمی‌دونم، چیزی نگفت.

سروان نکاتی را روی کاغذ یادداشت کرد و کارتی را به جمشید داد و گفت: اگه نکته‌ای به ذهنتون رسید با من تماس بگیرین.

جمشید گفت: حتما، چشم.

سروان و مهدوی از آنجا خارج شدند و به آگاهی بازگشتند و نتیجه تحقیقات را به سرگرد گزارش دادند.

سروان گفت: خیلی عجیبه. همه ازش تعریف کردن. با هیچ کسی هم مشکلی نداشته. پس قاتل کی می‌تونه باشه؟

سرگرد همچنان در فکر بود و گزارش تحقیقات را مطالعه می‌کرد. بعد گفت: توی محله‌ای که جسد پیدا شده هم دوباره برو تحقیق کن. شاید چیزی پیدا کنی.

سروان گفت: چشم.

سروان از اتاق سرگرد خارج شد و مهدوی را صدا کرد و با هم به محلی که جسد پیدا شده بود، رفتند. هرکدام سعی کردند با همسایه‌ها صحبت کنند. عکس مقتول را هم به همه نشان دادند.

اما هیچ کسی او را نمی‌شناخت.

روز بعد سرگرد و سروان برای مراسم خاکسپاری مرتضی احدی به قبرستان رفتند. سرگرد از پشت عینک آفتابی همه را زیر نظر داشت. همسر مقتول و پسر کوچکش خودشان را روی مزار انداخته بودند و گریه می‌کردند. نگاه سرگرد به خانمی افتاد که گوشه‌ای ایستاده بود و دست دختربچه‌ای را گرفته و آرام گریه می‌کرد. رفتار این زن نظرش را جلب کرد و او را به دقت زیر نظر داشت. سروان به سمت سرگرد آمد و گفت: مورد مشکوکی ندیدم.

سرگرد با سر به آن زن اشاره کرد و گفت: اون خانومو می‌شناسی؟

سروان گفت: نه.

یکباره سروان جمشید را دید که به سمت آن زن رفت.

سروان گفت: اون مرد و می‌شناسم. جمشید رفیق مقتوله. پس حتما اون خانوم و دخترش خانواده‌اش هستن.

جمشید با اخم به همسرش نگاه کرد و دست او و دخترش را گرفت و کشید و از آنجا دور شدند. سرگرد همچنان به رفتار آنها دقت می‌کرد.

سروان پرسید: چیز مشکوکی دیدید؟

سرگرد گفت: با جمشید و زنش باید صحبت کنیم. بگو فردا بیان آگاهی.

صبح روز بعد جمشید و همسرش به آگاهی آمدند. جمشید وارد اتاق سرگرد شد و مقابلش نشست و گفت: من همه چیزو به همکارتون گفتم.

سرگرد گفت: خب منم می‌خوام بشنوم.

جمشید گفت: مشکلی نیست. شما بپرس من جواب می‌دم. فقط یه سوال دارم. چرا می‌خواین با همسرم صحبت کنین؟

سرگرد گفت: بخشی از تحقیقات ماست. خب از اول بگو که با مرتضی احدی چطور آشنا شدی؟

جمشید گفت: از همون روز اولی که هر دومون اومدیم شرکت با هم رفیق شدیم. مرتضی آدم خوش‌اخلاق و خوش‌مشربی بود. برای همین زود با هم دوست شدیم.

سرگرد پرسید: چطور شد این دوستی به خونه‌هاتون کشیده شد؟ رابطه همسراتون با هم چطور بود؟

جمشید گفت: خیلی خوب. اونا هم زود با هم دوست شدن.

سرگرد گفت: توی این سال‌ها که باهاش دوست بودین متوجه مشکلی نشدین؟ مثلا این که این اواخر با کسی اختلاف داشته باشه.

جمشید گفت: نه، مرتضی اصلا دشمن نداشت. بنده خدا خواهر و برادر هم نداشت. پدر و مادرشم توی زلزله کشته شده بودن. آدم دردکشیده‌ای بود. برای همین با کسی مشکلی نداشت.

سرگرد گفت: خودتون چطور؟ با هم اختلاف داشتین؟

جمشید گفت: نه، ما مثل برادر بودیم.

سرگرد پرسید: دو شب پیش، نیمه‌های شب کجا بودین؟

جمشید لبخند زد و گفت: ای بابا آدم متاهل نصفه شب کجا باید باشه؟ پیش خانواده‌ام.

سرگرد خودکارش را روی میز انداخت و گفت: باشه اگه چیزی یادتون اومد به ما خبر بدین. شما بفرمایید بیرون و به همسرتون بگین بیاد داخل. جمشید از روی صندلی‌اش بلند و از اتاق خارج شد. به سمت همسرش رفت و با او کمی پچ‌پچ کرد. بعد همسرش سر تکان داد و وارد اتاق شد.



اعتبار کپی سند رسمی

براساس تعریفی که قانون از سند ارائه می‌دهد، سند عبارت است از نوشته‌ای که در مقام دعوا یا دفاع از آن قابل استناد باشد. بر اساس قانون مدنی، اسناد به دو گروه رسمی و عادی تقسیم می‌شوند. اسناد رسمی به دلیل آن که طی تشریفات خاصی تنظیم می‌شوند، در دادگاه و در مقام اثبات دعوا، اعتبار زیادی دارند و از آنها به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوا، نام برده می‌شود. اما گاهی پیش می‌آید که دارندگان سند رسمی و سازمان‌ها، برای آن که سند رسمی مفقود نشود یا به سرقت نرود، در شرایط مورد نیاز، مثلا پیوست سند به دادخواست، کپی یا رونوشت آن را ارائه می‌دهند.

اعتبار کپی سند رسمی، بستگی به این امر دارد که کپی سند با ثبت دفتر تصدیق شود، در این صورت برابر با اصل آن خواهد بود. از شرایط اعتبار کپی سند رسمی آن است که سند توسط اشخاصی که می‌توانند کپی سند رسمی را گواهی کنند، تصدیق شود، مانند ادارات ثبت اسناد یا دفتر اسناد رسمی یا بخشدار محل. این اشخاص در قانون آیین دادرسی مدنی به صورت حصری بیان شده‌اند.

به موجب تعریفی که در ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی، از سند رسمی ارائه شده است: «اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مامورین رسمی، در حدود صلاحیت آنها، بر طبق مقررات قانونی، تنظیم شده باشند، رسمی است.» بنابراین، هر سند را نمی‌توان رسمی دانست و تنها اسنادی که تحت این شرایط تنظیم می‌شوند، رسمی هستند.

بر اساس ماده ۷۴ قانون ثبت اسناد و املاک: «سوادی که مطابقت آن با ثبت دفتر، تصدیق شده است، به منزله اصل سند خواهد بود؛ مگر در صورت اثبات عدم مطابقت سواد با ثبت دفتر.» بنابراین، رونوشت یا کپی سند رسمی که مطابقت آن با ثبت دفتر تایید شده باشد، به منزله اصل آن سند خواهد بود. بر اساس اصطلاحات حقوقی به چنین رونوشتی، کپی برابر با اصل گفته می‌شود.

بر اساس این ماده، اعتبار رونوشت سند رسمی یا اعتبار کپی برابر با اصل شده سند رسمی، تایید شده است و کسی که می‌خواهد از چنین سندی استفاده کند، ملزم به ارائه کردن اصل آن سند نیست. اما در چند مورد استثنا مانند آن‌که زمانی که افراد طرح دعوا می‌کنند، در جلسه اول دادگاه باید اصل سند را ارائه بدهند و ارائه کپی آن برای دادگاه قابل پذیرش نیست.

بر اساس ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی، همه اشخاص نمی‌توانند کپی برابر اصل سند را گواهی کنند و این امر باید توسط «دفتر دادگاهی که دادخواست، به آنجا داده می‌شود یا دفتر یکی از دادگاه‌های دیگر یا یکی از ادارات ثبت اسناد یا دفتر اسناد رسمی و در جایی که هیچ یک از آنها نباشد، بخشدار محل یا یکی از ادارات دولتی، مطابقت آن را با اصل گواهی کرده باشد، در صورتی که رونوشت یا تصویر سند، در خارج از کشور تهیه شده، باید مطابقت آن با اصل در در دفتر یکی از سفارتخانه‌ها و یا کنسولگری‌های ایران گواهی شده باشد.»